۱۹. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۴/۰۶)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - دوشنبه، ۰۶ تیر ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- برخی از صحابی های مقری
- توحید مصاحف توسط عثمان، عملی برنامه‌ریزی شده
- نحوه مواجهه شارع با توحدگرایی ذهن بشر در معنا و افراد گرایی آن در قرائت
- روایت « علی نجومه نجوم » و ارتباط آن با آیه « لا اقسم بمواقع النجوم»
- اصطلاح قاری و مقری
- کثرت قرّاء و گستردگی نظام اقراء و شواهد آن
- ضرورت تمرکز بر مهندسی اطلاعات
- بررسی برخی شواهد علیه تعدد قرائات
  - الف) قرائت «جَبریل» توسط ابن کثیر و دفع اشکال
  - ب) قرائت « فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ ـ منکم- إِنْسٌ وَ لا جآن» و پاسخ به اشکال
  - ج) آیه «و إذ أخذ الله ميثاق -أمم- النبيين ..» و پاسخ به اشکال

پیشگفتار (خلاصه)

برخی از صحابی های مقری

> إذا تمهّد هذا فنقول: القرّاء صحابیّون و تابعیّون أخذوا عنهم و متبحّرون، و الصحابیّون المقرئون سبعة: أمیر المؤمنین و سیّد الوصیین علیه السلام، و ابیّ، و زید بن ثابت، و عثمان، و ابن مسعود، و أبو الدرداء و أبو موسی الأشعری. و القارئون: ابن عباس، و عبد اللّه بن السائب، و أبو هریرة و هم تلامذة ابیّ ما عدا ابن عباس فإنّه قرأ علی زید أیضاً. و التابعیّون المکیّون ستة و المدنیّون أحد عشر و الکوفیّون أربعة عشر و البصریّون ستة و الشامیّون اثنان. و أمّا المتبحّرون فخلق کثیر لکنّ الضابطین منهم أکمل ضبط من المکیّین ثلاثة: عبد اللّه بن کثیر، و حمید بن قیس الأعرج، و محمد بن محیصن، و من المدنیّین أیضاً ثلاثة: شیبة، و نافع، و أبو جعفر ابن القعقاع، و من البصریّین خمسة: عاصم، و أبو عمرو، و عیسی بن عمر، و عبد اللّه ابن إسحاق، و یعقوب، و من الکوفیّین خمسة: یحیی بن وثاب، و سلیمان، و حمزة، و عاصم و الکسائی، و من الشامیّین أیضا خمسة: عطیة، و إسماعیل، و یحیی بن الحارث، و شریح الحضرمی، و عبد اللّه بن عامر[۲]

«إذا تمهّد هذا فنقول: القرّاء صحابیّون و تابعیّون أخذوا عنهم و متبحّرون»؛ دیروز کتابهایی را خدمت شما گفتم تا سر فرصت نگاه کنید و انس داشته باشید تا اینها بیشتر معلوم شود.

«و الصحابیّون»؛ صحابیون دو دسته هستند.**«المقرئون»**؛ که بعد از رحلت پیامبر خدا حالت تعلیم به سائر صحابه و تابعین داشتند.**«سبعة: أمیر المؤمنین و سیّد الوصیین علیه‌السلام»**؛ دیروز از ازاان نقل کردم که حتی ابن مسعود که خودش مقری است میگوید که من نزد حضرت ختمت القرآن.

«و ابیّ»؛ ابی هم که از معاریف است.**«و زید بن ثابت»**؛ که سنش از همه کمتر بود. اما عثمان او را متولی جمع مصحف کرد. دلیلی هم که آورد این بود که شیخین او را متولی کردند. قبلاً در این مباحثه از دلیل تولی صحبت شد. دو تایی با هم صحبت کردند و گفتند حفاظ چه شده و... لذا او را خواستند. چیزی که علامت سؤال دارد عبارتی است که زید گفت. گفت اگر حمل کوهها را از من میخواستند آسانتر از این کاری بود که از من خواستند. جلوی این علامت سؤال بود. ما از آن بحث کردیم.

«و عثمان، و ابن مسعود»؛ ابن مسعود در کتابها برای قرائت دو-سه اسم دارد. قرائة عبد الله، قرائة ابن مسعود، قرائة ابن ام عبد،به نظر یکی دیگر همه است.

شاگرد: ابن اروی. در گوهر شب چراغ دیدم.

استاد: مرحوم نائینی. آقا میرزا محمد حسن. یک آمیرزا محمد حسین داریم که آقای نائینی معروف هستند. یک آمیرزا محمد حسن داریم که صاحب گوهر شب چراغ هستند.

«و أبو الدردا»؛ که عمر به معاویه اشاره کرد و گفت ابودردا به‌عنوان قاضی در شام منصوب شود. اصل او انصاری و خزرجی است.

«و أبو موسی الأشعری»؛ این هم معروف است که اصل او از یمن است. من نمی‌دانم ایشان از کجا ابو موسی را جزء مقرئین آورده‌اند. در کتاب‌هایی هم ممکن است آورده باشند. اما من نه مطالعه‌ای دارم و نه اطلاعی.

شاگرد: من دیدم خیلی از او اسم می‌آورند.

استاد: نه، اگر مقری باشد باید شاگرد داشته باشد. باید اسم ببریم و بگوییم ابو موسی بر فلانی اقراء کرده و شاگردش است.

شاگرد: چیزی که بر ذهنم می‌رسد این است که چون در کوفه مصحف ابن مسعود غالب بوده، او هضم شده.

استاد: خلیفه دوم ابوموسی اشعری را به‌عنوان والی و حاکم بصره انتخاب کرد. ابتدا از طرف خلیفه دوم مغیره بن شعبه والی بصره بود. وقتی قضیه پیش آمد که قرار بود رجم شود، زیاد بن ابیه او را نجات داد. گفت من آن امر را ندیدم و خلیفه دوم تک‌بیری گفت -همه این‌ها در کتاب‌های اهل‌سنت هست- تک‌بیری گفت و مغیره از رجم نجات پیدا کرد. ولی دیگر نمی‌توانست در بصره بماند. لذا خلیفه او را عزل کرد و او را در کوفه نصب کرد. اهل‌سنت می‌گویند وقتی می‌خواستند با کسی به‌صورت لطیفه برخورد کنند می‌گفتند «غضب الله علیک»؛ خدا بر تو غضب کند، «کما غضب الخلیفه علی مغیره و عزله من بصره و والّاه الکوفه»! این از مثل‌هایی است که مطرح است. وقتی مغیره را برداشت ابوموسی را در بصره گذاشت. بعد هم وقتی عثمان آمد مدتی در همان جا بود و بعد از مدتی او را عزل کرد و در کوفه بود. آن چه که سؤال من است این است که شاگرد ابوموسی چه کسی بود؟ این‌که هضم شود یک چیز است و این‌که بگویی من شاگردش بودم چیز دیگری است. علی ای حال شاگرد، شاگرد است. در این‌که نقل های قرائت از او باشد حرفی نیست.

تنها چیزی که یادم هست –حالا بعداً می‌گردیم و ان شالله بیشتر می‌شود، این را به‌عنوان سؤال تحقیقی خدمت شما می‌گویم- این را یادداشت کنید تا ببینیم این‌که می‌گویند ابوموسی مقری است، شاگردانش چه کسانی بودند.

شاگرد: الآن که یادم آمد ابن اروی عثمان است.

استاد: جزاکم الله

شاگرد۲: مصحف که داشته؟

---

[1] ما شاگرد حاج آقای علاقه بند بودیم. خدا رحمتشان کند. لطف کردند صرف میر را برای من شروع کردند. از مدرسین مهم حوزه بودند. من خبر ندا‌شتم. آن وقت در مدرسه مصلای یزد می‌آمدند و برای من صرف میر را می‌فرمودند. اتفاقا ایام تابستان هم بود. اول فقط من بودم. خیلی اشتغالات داشتند. من الآن تعجب می‌کنم. با سن کم من، به من صرف میر بگویند؟! جلوتر شاید عرض کرده باشم وقتی دو سال بعد من حاشیه شروع کرده بودم، عده دیگری هم آمده بودند. وقتی می‌خواستند بسم الله بگویند فرمودند این دفعه چهل و دوم است که می‌خواهم حاشیه بگویم. بعد اضافه کردند که سی و پنج بار معالم گفتم. همان جا گفتند آقای مصباح و آقای وافی که در قم هستند نزد من معالم خواندند. آقای وافی توی مسجد جمکران را گفتند. یعنی این جور استادی بودند. وقتی که برای من شروع کردند پنجاه و دو بود. در تابستان پنجاه و دو. آن موقع حدود دوازده

سیزده سالہ بودم. منظور من این بود با این همہ اشتغالات میآمدند و تدریس میفرمودند. آن چیزی کہ ملیح است و اینکہ گفتم شاگرد ایشان ہستم برای این بود: ساعت کلاس ساعت ہشت بود، حاج آقا میفرمودند کہ من ہشت می آیم و نہ می رفتند مغازہای بود کہ مدیریت میکردند. بعد ہم درس میآمدند و نماز و... . خیلی اشتغال داشتند! گاہی من ہم میآمدم آن جا مینشستم. سنم کم بود، سال اول و ... ، ساعت ہشت میآمدم و مینشستم. گاہی میدیدیم پنج دقیقہ بہ نہ بود کہ حاج آقا وارد مدرسہ میشدند. نزدیک من کہ میرسیدند با آن ملاحتی کہ داشتند لبخند می زدند و میفرمودند ہنوز در ظرف وقت است! منظور اینکہ ما آن اول یک ظرف وقت شنیدیم، این جوری! حالا دو دقیقہ قبل و بعد دیگر.. . ہر چہ شما بگویید بہ جای آنہا میافتیم.

حاج آقای بہجت کارشان این بود؛ قضایایی از علماء میگفتند عجایب و غرائب! برنامہ شان بود. از سر دہ تشریف میآوردند تا دہ نیم زیارتشان را تکمیل میکردند و صحبت میکردند. از ہمہ چیز و از ہمہ دری حرف میزدند. بعد از دہ و نیم تا یازدہ اصول میفرمودند. این در سالہای دہہ شصت بود. ایشان میفرمودند حالا ما اینہا را میگوییم، نہ اینکہ ما ہم این کارہا را بکنیم و اینطور بشویم، بعد میگفتند ما کہ اینہا را میگوییم بہ این خاطر است کہ حداقل از حرام قطعی آن پرہیز کنیم. احتیاطات علماء، کارہا و برنامہہای آنہا را میگفتند و بعد میگفتند ما کہ اینہا را میگوییم بہ این خاطر است کہ از حرام قطعی پرہیز کنیم.

آقای مامقانی بزرگ، خدا رحمتشان کند، آشیخ محمد حسن جد مامقانی ہا ہستند. میگفتند کہ ایشان مرجع مہمی در نجف بود. ہمینطور وجوہات در بیت ایشان وارد میشد و تقسیم میکردند. این پیرمرد مریض شد و در بستر افتادہ بود. یکی از متشخصین علماء نجف بہ دیدن ایشان آمد. وقت غذای این مریض بود، یک کاسہ آبگوشتی برای آقای مامقانی آوردند. تعبیری حاج آقا این بود: گفتند این آقا نگاہ کرد و گفتند کہ این کاسہ مرقیت ندارد. باید در آبگوشت یک گوشتی باشد کہ بہ آن مرق بگویند. نگاہ کرد و دید آب است. ناراحت شد، داد زد کہ آقا این چہ کاری است؟ شما امید شیعہ ہستید اما بہ این صورت؟! آن ہم در مریضی؟! غذای شما باید این باشد؟! حاج آقا میگفتند ایشان کہ پرخاش ہایش را کرد، آقای مامقانی یک جملہ گفت- ہمین ہا بود کہ حاج آقا می گفتند از احتیاطات علما - گفتند آقا از مال چہ کسی بدزدم؟! یعنی بخواہم این کار را بکنم باید دزدی کنم. حاج آقا چندین بار این را میگفتند.

[۲]مفاتح الکرامۃ فی شرح قواعد العلامۃ (ط-جماعۃ المدرسین) ج۷ص۲۱۴

توحید مصاحف توسط عثمان، عملی برنامه‌ریزی شده

استاد: اینکه مصحف داشته ای ندانشته؟ خیلی ها مصحف داشتند، اصلاً در آن زمان مصحف داشتن خیلی معمولی بوده.

یک اصطلاح مصحف هم هست؛ ابن ابی داود کتاب المصاحف دارد که کتاب مهمی است. ایشان می‌گوید من که مصحف می‌گویم به‌معنای قرائت است. و لذا در مصاحف ابن ابی داود حدود ده نفر را به این صورت می‌گویند: مصحف ابن‌زبیر و... . بعد می‌گوید من که اینگونه می‌گویم به‌معنای این نیست که اینها مصحف داشته‌اند. بلکه منظور من نقل قرائت آن‌ها است. ولی هیچ دور نیست که ابو موسی داشته باشد. چیزی که من در ذهنم هست این است: در روایاتی که حذیفه با ناراحتی سراغ عثمان آمد و گفت امت دارند اختلاف می‌کنند شما مصحف را یکی بکن، یکی از روایات این است: حذیفه به کوفه آمد. ابوموسی هم بود و.. .با حالت ناراحتی گفت قرائة ابن مسعود، قرائة ابی موسی الاشعری و... . گفت من الآن نزد امیر می‌روم و می‌گویم که اینها را تمام کند. این روایت هست. از آن معلوم می‌شود در کنار قرائت ابن مسعود این هم هست که حذیفه می‌گوید قرائة او و قرائة او.

البته در قدیم –در کتب هست- می‌گویند «یکره ان یقال قرائة ابن مسعود»، به‌خاطر اینکه مردم توهم می‌کنند که او قرائت کرده. یکی از اموری که برای دفع قاری محوری مطرح بوده این بوده که از قدیم مکروه بوده که قرائة فلان، بلکه می‌گفتند بگویید «ان ابن مسعود یقرء کذا». وقتی شما می‌گویید «قرائة ابن مسعود»، از آن اضافه لامیه به ذهن می‌آید. یعنی برای او است. اما وقتی می‌گویید ابن مسعود یقرأ کذا، یعنی یقرأ برواایته. نمی‌دانم که صفحه آن را ایجاد کرده‌ام یا نه. به صفحه نیاز دارد. کراهة السابقین در اینکه بگویند قرائة ابن مسعود تا این توهم ها ایجاد نشود.

درگیری حذیفه و ابو موسی

خود حذیفه با ابی موسی درگیری‌های تندی دارند. اهلسنت هم کلماتی را از او نقل کرده‌اند که وقتی به بزنگاهش می‌رسد می‌گویند «اکره ان اذکره». صاحب کتاب الاستیعاب –ابن عبد البر- وقتی به ابو موسی می‌رسد می‌گوید: -چون حذیفه مطلع بر منافقین بود، ذهبی هم در کتابش می‌آورد- حذیفه گوای تصریح کرد که الآن دو نفر وارد می‌شوند که یکی از آن‌ها منافق است یا اینکه در اینجا دو نفر هستند که یکی از آن‌ها منافق است. بعد از ابن مسعود تعریف کرد. دو نفر بودند ابوموسی و ابن مسعود. اول گفت یکی از آن‌ها منافق است. بعد از ابن مسعود تعریف کرد و همه فهمیدند. با تعریف از او به کنایه منافق را تعیین کرد. بعد یک جمله گفت که ابن عبد البر می‌گوید اکره ان اذکره. ابن ابی الحدید همین را از الاستیعاب می‌آورد و می‌گوید می‌خواهید بگویم که چه گفت؟ می‌گوید آن جمله‌ای که حذیفه در مورد ابو موسی گفت و الاستیعاب نیاورده این است: از آن بردی که در عقبه بر آن بود اسم می‌برد. آن‌ها را می‌شناخت چون رعد و برق زد و همه را دید. می‌گفت

صاحب فلان لباس؛ یعنی آن وقتی که من تو را دیدم این را دربر داشتی. این هم دنباله کارش است. حالا آلآن من یادم رفت. ابن ابی الحدید عین جمله را میآورد، خودتان مراجعه کنید.ابن عبد البر در الاستیعاب نمیآورد، ابن ابی الحدید کلام ابن عبد البر را میآورد و بعد میگوید آن چیزی که نگفته است را من میگویم که چیست. و بعد آن را ذکر میکند.

علی ای حال حذیفه به این صورت بود. قبلاً هم عرض کردم من گمانم این است که برنامه توحید مصاحف و قرائات چیده شده بود. اصلاً برای ذهن قاصر من روشن است. یعنی ضرورت آن را احساس کرده بودند. شیخین دوازده سال بودند. پنج-شش سال هم از خلافت عثمان گذشته بود. لذا برای دستگاه خلافت آنها کاملاً واضح شده بود که باید یک کاری بکنیم. فقط معطل یک جرقه بودند. حذیفه فقط بهانه شد. حذیفه یک کلمه گفت و جرقه ای شد. و الا خود حذیفه اهل اقراء نبوده. ایشان ناراحت می شد و گفت مدام میگویند قرائة فلان و قرائت فلان! مسلمانان را نباید به اختلاف بیاندازید. او اینطور حالی داشت که جلوگیری کند. نوعاً هم همین است.

یعنی الآن که ما در قرن پانزدهم هستیم، میبینید که چه بحثهایی داریم! اما با یک میدانی مواجه هستیم که فقط کسی میبیند که کار کند. آن میدان این است که نزد کل بشر، ذهنشان هم توحیدگرا است و هم افراد گرا. یعنی وقتی سراغ لفظ و معنا میروید میگویید یکی و تمام.

محققین از اصولیین گفتهاند که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا محال است. چه برسد به اینکه شما بخواهید آن را رائج هم بکنید. مرحوم آشیخ محمد حسین در مجد البیان فرمودند. این عالم بزرگ و نمره اول میگویند محققین اصولیین میگویند که محال است. آقازاده ایشان شیخ محمد رضا صاحب وقایة الاذهان همه دم و دستگاه را به هم زدند. خدا رحتمشان کند. همیشه گفته ام که ایشان بر گردن ما طلبهها حق دارند. کجا محال است؟! صاحب وقایه همه چیز را عوض کردند.

شاگرد: کتاب ایشان مجد البیان است؟

استاد: مجد البیان برای پدر –شیخ محمد حسین- است. وقایه برای شیخ محمد رضا است.

شاگرد: آقا مجدی که من در اصفهان دیده بودم...

استاد: ایشان نوه آشیخ محمد حسین هستند.

شاگرد: شما دیده بودید؟

استاد: بله، پدرشان آشیخ محمد رضا بوه المجد میشوند. شما مجد را دیدید. بوه المجد صاحب وقایه هستند. پدر بوه المجد آشیخ محمد حسین هستند. صاحب کرامات. جوان بودند. چهل و خوردهای وفات کردند. بیست آیه را تفسیر کردند. خیلی تفسیر عالیای است. مرحوم اصفهانی آن جا میفرمایند. فضا واقعاً اینطور بوده. آقازاده ایشان که شاگرد صاحب کفایه هم بودند، آمدند همه کاسه و کوزههای استحاله را به هم زدند.

نحوه مواجهه شارع با توحدگرایی ذهن بشر در معنا و افراد گرایی آن در قرائت

عرض میکردم که ذهن بشر در معنا توحد گرا و در قرائت افراد گرا است. یعنی وقتی شروع به قرائت میکنند اگر بخواهد چند قرائت داشته باشد اصلاً با ذهن عرف جور نیست. شارع با همین امر فطری بشر مشی کرده. حذیفه و سائرین هم بر همین بوده اند. اما قرآن ورای این ذهن ناقص توحد گرا است. خب شارع چه کار کند؟ قرآنی نازل میکند ورای این ذهن ضعیف، میخواهد جا بیاندازد، میخواهد با همان وسعتی که دارد آن را بیاورد. خب کاملاً وارد بوده، نباید خدایی را به او یاد دهند.این آیه شریفه یک معنای صوری دارد «فَلا أُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجُومِ[1]، و إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ[2]». خب حالا ما به تلسکوپ و نجوم میرویم و هیچ مشکلی هم ندارد. اما این آیه شریفه چطور به بعد از خودش مربوط میشود؟ این مواقع نجوم و این قسم عظیم، در دنباله اش میفرماید « إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتابٍ مَكْنُونٍ لا يَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ[3]». حالا بیایید روایت کافی شریف را بخوانیم. اوائل کتاب فضل القرآن کافی شریف است. درجایی که مقداد از حضرت صلی الله علیه و آله سؤال میفرماید، دنباله اش حضرت چه فرمودند؟«له نجوم و علی نجومه نجوم[4]». همان جا بود که در برخی از نسخه ها «تخوم» هم خوانده بودند. ما همان جا بحث کردیم و گفتیم از شواهد بر میآید که همان نجوم درست است. نمی دانستند که «له نجوم و علی نجومه نجوم» به چه معنا است؟ چون تصور «له نجوم» سخت بوده گفته اند انسب این است که «تخوم» باشد.

---

[1] الواقعه ۷۵

[2] همان ۷۶

[3] همان۷۹

[4] الكافي (ط - الإسلامية)، ج۲، ص: ۵۹۹

روایت « علی نجومه نجوم » و ارتباط آن با آیه « لا اقسم بمواقع النجوم»

شاگرد: این تعبیر در مورد قرآن وارد شده؟

استاد: بله، در کافی شریف نگاه کنید. خیلی روایت سنگینی است. همان روایتی است که می‌فرماید «فإذا التبست علیكم الفتن كقطع اللیل المظلم فعلیكم بالقرآن». حالا اینکه نجوم چیست ما دو-سه روز مباحثه کردیم. همان سال‌های اول بود. حدوداً سال نود بود. قبل از اینکه سوره ق شروع شود ما این حدیث را خواندیم. تابستان سال نود بود. در آن جا دو-سه روز بحث کردیم که در مورد این نجوم باید چه بگوییم. آن چه که الآن منظور من است، این است: وقتی در ذهن شما یک روایت می‌آید اصلاً نظام فکری شما و عینکی که نسبت به این آیه شریفه دارید عوض می‌شود. حضرت می‌فرمایند قرآن نجوم دارد و «علی نجومه نجوم». حالا برگردید «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ،إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ حالا نجوم و قسم همه با هم مرتبط شد. ذهن شما دیگر در سنگ آسمانی و اجرام آسمانی نمی‌رود. ولو آن هم در جای خودش درست است. اما الآن حضرت با یک اشاره‌ای که فرمودند، ذهن شما را به یک نظام اصل موضوعی وسیع می‌برند. یعنی الآن دیگر صحبت از قرآن شد. نجوم و علی نجومه نجوم. نظیر این‌ها خیلی هست. در روایاتی که امام با یک کلمه اشاره می‌کنند و شما می‌بینید که کلید شد. الآن یک عینک جدیدی به شما دادند که با دید جدیدی نگاه می‌کنید.

من عرض کردم که حذیفه یک حالت فطری داشت که ناراحت شد و رفت گفت. ولی از قبل برنامه‌ریزی شده بود. آن هم حسابی. الآن بر اساس آنچه که بخشی از آن در ذهن من حاضر است،من خیلی از چیزها را که نمی‌دانم، خیلی از چیزهایی هم که مطالعه کردم و این عرضم حاصل شده یادم نیست، اما همان هایی که در ذهنم هست را اگر بگویم – که شاید دو سه ساعت طول بکشد- می‌بینید که چه زمینه‌هایی بود که شواهد روشن دارد که اینها برنامه‌ریزی شده بود.

اصطلاح قاری و مقری

«و القارئون: ابن عباس، و عبد اللّٰه بن السائب»؛ این دو نفر را می‌گویند که جزء صغار الصحابه هستند. کبار الصحابه سنشان بالا است. صغار صحابه یعنی چه؟ یعنی آن هایی که وقت شهادت پیامبر خدا زیر ده سال بودند. ای حدود ده سال. مثلاً در مورد ابن عباس سیزده سال گفته شده. شاید ابنزبیر هفت سالش بود. مسور بن مخرمه هم هفت سالش بود. همان شخصی که روایت بضعه را نقل می‌کند و بعد می‌گوید من حاضر بودم.

«و القارئون: ابن عباس»؛ یعنی اینها دیگر محضر حضرت اقراء ندیده بودند. سائرین مقری آنها بودند.

«و عبد اللّٰه بن السائب»؛ استاد عبد الله بن کثیر است. ابن کثیری که از قراء سبعه است. مقری او این است.

شاگرد: ...

استاد: حفص چند طریق دارد؟ در تیسیر و ... دو طریق دارد. نهایتش سه طریق است که در النشر چهار تا می‌شود. اما وقتی جمیع کتب را می‌بینید خود حفص شانزده طریق دارد. عاصم سی طریق دارد. باز هم اگر توسعه بدهید شانزده طریق او به سی طریقی که استادش عاصم دارد می‌رسد. یعنی الآن یکی از اساتید ابن کثیر را می گویند. وقتی صحبت عبد الله بن کثیر شد موادی را می‌گویم. مطالبی را در مورد ابن کثیر عرض می‌کنم.

شاگرد: اصطلاح قاری و مقری که در اینجا آمده رایج است؟

استاد: اصلاً این اصطلاح بوده. آقای شیخ فضلی تعبیری «اخال» دارند. می‌گویند در مدینه محلی بوده که به آن شاید محل القراء می‌گفتند. ایشان می‌گوید به نظر من بعد از اینکه جا گرفت، اسم آن را گذاشتند. ولی اصل تسمیه مقری برای جناب مصعب بن عمیر بود.

کما اینکه حدیثی که دیروز خواندم در خرائج هم هست. به این صورت بود «مغنِ خیاط». در خود خرائج هست. این معلوم باشد. «مر برجل يخيط و هو يغني[1]»؛ یعنی شبیه خود ازان که می‌گفت داشتم زمزمه می‌کردم، حضرت خیاطی را دیدند که آواز می‌خواند. به او فرمودند چرا آواز می‌خوانی؟ قرآن بخوان. گفت بلد نیستم. او هم از کسانی که است که در صفحه انواع تعلیمی قرآن کریم سائر موادش را گذاشته‌اند. نگاه کنید. از خرائج و چند کتاب دیگر آمده است. دیروز من از الصراط المستقیم بیاضی ای نباطی خواندم. در آن جا به این صورت بود: «مغن خیاط». «و هو یغنی» هم که روشن است که لفظهای متعددی دارد.

شاگرد: اصطلاح مقری و قاری در اینجا به چه معنا است؟

استاد: اولین جایی که گفته شد به مصعب بن عمیر بود. چون حضرت او را برای اقراء فرستاده بودند. هنوز حضرت به مدینه تشریف نیاورده بودند. مصعب وارد شد –نمیدانم زندگی نامه ایشان را خوانده‌ای یا نه- خیلی عجیب است. سوره فصلت را خواند. حاج آقا مکرر می‌فرمودند. یک موقع کسی است که همینطوری می‌گوید و یک موقع امثال کسانی مثل حاج آقا مکرر می‌گفتند. می‌فرمودند به

نظر من یکی از اختصاصات قرآن که در ردیف تحدی ذکر میکردند، جاذبیت قرآن است. این جاذبیت سر جایش معلوم میشود. نه اینکه در هر شرائطی باشد. سرجایش معلوم میشود که این اکسیر چه کاری ازش بر میآید. لذا مصعب میگوید همین که من سوره فصلت را خواندم، شاید قسم هم در آن بود، قسم میخورد همین که قرائت من تمام شد در چهره سعد بن معاذ نور اسلام را دیدم. دیدم چهره ای که آمده بود دعوا کند و بگوید چرا مردم را گمراه میکنی، تغییر کرد. او دیگر انسان قبلی نیست. یک قرائت مصعب کار را تمام کرد. مقری او بود. اول من سمی مقری او بود.

شاگرد: معنای مقری و قاری در اینجا چیست؟

استاد: مقری یعنی صحابه‌ای که بعد از حضرت شاگرد داشتند. مقری اصیل است که شاگرد دارد. قاری یعنی از آنها یاد گرفته و مقری ِبا واسطه است.

شاگرد: من بهغیراز این معنا هم خیلی دیدهام.

استاد: بله، اصطلاح اعم آن به کار میرود. هر استادی که اقراء بکند به او مقری میگویند. اما اینجا که مقرئون میگوییم، الاشیاء تعرف بمقابلاتها. مقابلش ابن عباس است. او هم صحابی است اما صحابی قاری است. یعنی مقری او خود رسول الله نبوده اند. به خلاف آن صحابه که وقتی مقری بودند، مقری آنها خود حضرت بودند.

شاگرد۲: به دسته بعدی هم مقری گفته میشود؟

استاد: گفته میشود. فراوان گفته میشود. مقری بهمعنای عام. خود ابن عباس مقری است.

من یک جا دیدم که عبد الرحمان بن عوف میگوید ما نزد ابن عباس جلسه اقراء داشتیم. او جوان بود. ابن عوف پیر مرد بود. اما آنها بلد نبودند ولی او خوش فهم بود و بلد بود. یادم نیست که در صحیح بخاری[2] بود یا نه، در یکی از روایات حسابی نزد اهلسنت است؛ وقتی ابن عوف میخواهد قضیه را بگوید میگوید «کنت عند ابن عباس استقرئه». شاید در آن جایی است که میگوید در حج بودیم و به گوش خلیفه دوم رسید که زبیر گفته «لان مات عمر بایعنا علیا». دیگر آتش گرفت. گفت الآن می روم و با خطبه ای کار همه آنها را میسازم. عبد الرحمان بن عوف میگوید دیدیم الآن است که خلیفه کار را خراب کند. رفتیم و او را آرام کردیم. گفتیم الآن حج است. حرف تو را بر میدارند و کل جهان اسلام پخش میکنند. دیگر به او حالی کردیم که الآن صلاح نیست. میگوید ساکت شد و گفت پس در اولین خطبه‌ای که در مدینه خواندم میگویم. گفتیم بله، مدینه اهل حل و عقد هستند، پخته اند، تاب و تحمل خیلی از حرفها را دارند. آن جا بگو. بعد آمد و صحبت کرد. به نظرم میگوید نشسته بودیم و استقرء ابن عباس. وارد شد و به منبر رفت. «ان بیعة ابی بکر کانت فلتة» را در همین خطبه خواند. حال ببینید اگر در حج این مضامینی را که در این خطبه خواند، را خوانده بود، در کل جهان اسلام پخش میشد. ابن عوف کامل این را میفهمید و این که چطور باید او را ساکت کند.

«و أبو هريرة و هم تلامذة ابيّ‌ّ‌ما عدا ابن عباس فإنّه قرأ على زيد أيضاً»؛ اینها قارئون از صحابه بودند.

---

[1]الخرائج و الجرائح، ج۱، ص: ۱۷۴

[2]صحيح البخاري ج۸ص۱۶۸

کثرت قرّاء و گستردگی نظام اقراء و شواهد آن

«و التابعیّون المکیّون ستة و المدنیّون أحد عشر و الکوفیّون أربعة عشر و البصریّون ستة و الشامیّون اثنان و أمّا المتبحّرون فخلق کثیر»؛ ما اینها را می‌خوانیم. عجائب امر برای این طلبه قاصر که محضر شما نشسته، این است: الآن می‌گویی کثیر ولی وقتی به دنبالش می‌روی می‌بینی می‌توانیم دست پیدا کنیم. آن اندازه‌ای که مدون است و می‌توانیم دست پیدا کنیم به‌آور است. دیگر حال ببینیم آن هایی که خارجی در میدان بوده و تدوین هم نشده! این خیلی عجیب است. چطور همه اینها ریز به ریز مدون است؟! الآن در مورد این اسم‌هایی که می‌خوانیم می‌توانید نفی و اثبات برای هر کدام از آن‌ها شواهدی را جمع کنیم.

دیروز عرض کردم در اجازه نامه مرحوم صاحب معالم این بود که فرمودند طبقات القراء دانی را از طریق پدرشان با اجازه به خود دانی رساندند. رفتم نگاه کردم؛ التیسیر دانی دو چاپ دارد. یک چاپ تحقیقی[1] آنکه در الشامله هم هست، به این صورت است: محقق کتاب در مقدمه آن از آقای غانم قدوری نقل می‌کند که وقتی ایشان کتب دانی را می‌گوید، می‌گوید طبقات القراء عشرون مجلدا. بیست جلد است. بعد دیدم که آیا هست یا نیست؟ دیدم فصلی باز کرده‌اند، کتاب دانی الآن نیست. شاید بخشی از آن به‌صورت خطی در جایی پیدا شود اما اصل کتاب و این بیست جلدی که غانم قدوری می‌گوید در دست ما نیست.

از چیزهای جالب بعدش این است: خود ابن جزری در غایة النهایه فی طبقات القراء می‌گوید طبقات القراء دانی فی اربعة اسفار. در چهار مجلد است. کتاب عادی نبوده. صفر کتاب مفصل است. می‌گوید در چهار جلد بزرگ است که من بخشی از آن را دیده‌ام. می‌گوید امید دارم که خدا من را به بخش دیگر آن برساند. یعنی حتی در زمان ابن جزری کتاب به‌گونه‌های بزرگ بوده که او هم همه آن را نداشته است. این عبارتی است که ابن جزری در شرح حال دانی در غایة النهایه می‌گوید.

پس اینکه می‌گوید «خلق کثیر»، دانی که برای الآن نیست، برای شروع قرن پنجم است. زندگی اصلی او تا ۴۳۵ بوده. وقتی آدم به دنبالش می‌رود و این کتاب به این قطوری را می‌بیند، متوجه می‌شود که همه این اسم‌ها بوده و مضبوط بوده و هر چه هم الآن در دست نیست، ما می‌توانیم با انحائی از تواتر به آن دسترسی پیدا کنیم.

«لکنّ الصاحبین منهم أکمل ضبط من المکیّین ثلاثة: عبد اللّه بن کثیر، و حمید بن قیس الأعرج، و محمد بن محیصن، و من المدنیّین أیضاً ثلاثة: شیبة، و نافع، و أبو جعفر ابن القعقاع، و من البصریّین خمسة: عاصم»؛ نمی‌دانم چرا عاصم را به بصره نسبت داده‌اند. وقتی که می‌خواندم یادم بود که دنبالش بروم که چرا ایشان را به بصره نسبت داده‌اند. اما یادم رفت. عاصم معروف است که کوفی است. بعداً هم در کوفیین اسم او را می‌برند. آیا دو عاصم داریم؟ نمی‌دانم. خود او است که در دو جا بوده؟ نمی‌دانم.

«و أبو عمرو، و عیسی بن عمر، و عبد اللّه ابن إسحاق، و یعقوب، و من الکوفیّین خمسة: یحیی بن وثاب، و سلیمان، و حمزة، و عاصم و الکسائی، و من الشامیّین أیضا

خمسة: عطیة، و إسماعیل، و یحیی بن الحارث، و شریح الحضرمی، و عبد اللّٰه بن عامر».

شاگرد: اینکه ایشان می‌گویند «و التابعیّون المکیّون ستة»، بعید می‌دانم همین شش نفر بوده باشند. با اینکه مردم این همه قرائت قرآن داشتند.

استاد: ببینید خود نافع می‌گوید مختاری که من دارم از هفتاد تابعی است. تصریح نافع است. می‌گوید از هفتاد تابعی است. لذا تابعینی که در اینجا می‌گویند یکی-دو تا است. بعد که می‌روید می‌بینید که خیلی گسترده است. یک برنامه‌هایی مفصلی بوده که شواهد روشنی دارد.

شاگرد: بعید است که این عبارت از خودشان باشد.

استاد: بله حالا آیا خلاصه‌ای از الاتقان است؟ احتمال می رود، دیروز آدرس آن را عرض کردم. الاتقان جلد یکم، صفحه دویست و پنجاه و یک. خیلی نزدیک به آن جا است. باید تحقیق شود ایشان که اینها را فرموده‌اند از الاتقان گرفته‌اند یا نه. البته اسمهای بعدی در الاتقان نیست. شاید از دو-سه جا گرفته‌اند.

شاگرد: شاید این شش نفر مشار بالبنان بوده‌اند و الا آنها خیلی بیشتر از اینها بوده‌اند.

استاد: بله، خیلی بیشتر است. دیروز عرض کردم که در بئر معونه پنجاه نفر و در یمامه پانصر نفر شهید شدند که هم حافظ بودند و هم مقری. مثلاً ابن کثیر در ۱۲۰ وفات کرده، ابن محیصن ۱۲۳ وفات کرده. اینها جزء صغار التابعین حساب می‌شوند. آن هایی که ۱۲۰ هستند صحابه متأخر را دیده‌اند. انس بن مالک و ابو الطفیل صغار الصحابه هستند که تا حدود ۱۰۰ و ۱۱۰ عمر کردند. کسانی هم که وفاتشان ۱۲۰ است صحابه متأخر و صغار الصحابه را دیده‌اند. این ها که صغار الصحابه را دیده اند خودشان، صغار التابعین می‌شوند. کبار التابعین کسانی هستند که بزرگان صحابه را دیده باشند. مثل حسن بصری و ابن سیرین و کمیل و سلیم بن قیس و... . اینها را جزء کبار التابعین می‌آورند. کسانی هستند که صحابه متقدم را دیده باشند.أبو جعفر ابن القعقاع، ۱۳۲ وفات کرده. نافع ۱۶۹ است.ابن قعقاع استاد نافع است. ایشان در مدینه بوده. خیلی ها او را بر دیگران ترجیح می‌دهند. از قراء عشر است. وقتی شهید اول می‌گویند قرائات عشر متواتر است، یکی از آنها ایشان است. در فن خودش حسابی بالا است.

شاگرد: متبحرون به چه معنا است؟

استاد: صحابه که نیستند. قیدش هم این نیست که حتماً تابعی باشند. یا جزء صغار التابعین هستند یا حتی جزء آنها هم نیستند. یعنی هیچکدام از صحابه را ندیده اند. مثلاً وفات یعقوب ۲۰۵ است. یعنی احتمال اینکه یعقوب حضرمی صغار صحابه را دیده باشد نیست. پس تابعی نیست اما جزء متبحرین است. یعنی جزء کسانی است که تخصصش در این کار بوده. به تعبیری که در مجمع بود، جرّاوا انفسهم للقرائه. همه چیز را زمین گذاشته بودند و تنها و تنها زندگیشان قرائت شده بود.

شاگرد۲: چه مقری باشند و چه قاری باشند؟ فعلاً کاری به این نداریم؟

استاد: بله، اصلاً بعد در اصطلاحات متأخر قاری بالاتر از مقری می‌شود. یعنی اگر به کسی قاری بگویند یعنی امام است. وقتی مقری می‌گویند یعنی استاد است. همین که اقراء می‌کند مقری است. در کتب متأخر به این صورت است. به هر کسی قاری نمی‌گویند.

شاگرد: در هر زمانی یک معنایی دارد.

استاد: بله، مثلاً به عاصم می‌گویند قاری است. قاری مقابل راوی است. یعنی امام است. ولی به همان راوی مانعی ندارد که مقری هم بگویند. المقری یعنی درس قرائت می داده. درسی که از امامتش بوده ای صرفاً از روایتش بوده.

شاگرد: اصطلاحی که امروز در مصر هست، مربوط به این صد سال است. فکر می‌کنم به کسی که هر چهارده روایت را اجازه دارد به او المقرء می‌گویند. به عبد الباسط هم المقرء الکبیر می‌گویند. یعنی کسی که چهارده قرائت را اجازه دارد. قراء قدیمی مصری به این صورت هستند یعنی باید چهارده قرائت را بتوانند بخوانند.

استاد: و حافظ هم باشند.

شاگرد: هفت سالش که بوده حافظ شده، در بیست سالگی چهارده تا را بلد بوده. در چهل سالگی به او المقرء می‌گویند. خیلی سخت می‌گیرند.

استاد: همین جور هم بوده. ما مباحثه‌ای داشتیم که آقایانی که اهل آفریقا بودند هم در آن مباحثه بودند. یکی از آن‌ها می‌گفت من در آن شهر بزرگ شده‌ام. گفت به‌شدت از این نظام مقری و قاری مواظبت می‌کنند. اصلاً کسی اجازه ندارد حتی یک نیمه مدی را بدون تعلیم استاد و بدون شرکت در آن جلسه بگوید. یکی از کشورهای شمال غرب آفریقا است. زیر الجزائر حساب می‌شود. الآن هم به آن جا رفته و ساکن آن جا است. می‌گفت که شهر ما از قدیم به این صورت بود. یعنی آن دقتی که شما می‌گویید شاید ایشان شدیدترش را از بلد خودش می‌گفت. در اینکه قرائت گتره ای نیست و روی حساب است.

---

[1]كتاب التيسير في القراءات السبع ت الشغدلي ص٥٨

ضرورت تمرکز بر مهندسی اطلاعات

ببینید ما در فضای مباحثه که تحقیق میکنیم، باید شواهد له و علیه را پیدا کنیم. سعی من همین است. یعنی تنها آن هایی که مطلب ما را سر برساند پیدا کنیم. ما میخواهیم ببینیم که مطلب چطور بوده. اگر به این صورت جلو بروید به مستنداتی دست پیدا میکنید که مشترک بین همه است. یعنی وقتی این مستندات را عرضه میکنید همه میپسندند. دو-سه بار به من فرمودهاند این هایی که میگویی را بنویس. من به دیگران هم پیشنهاد دادهام که اینها را مقاله کنند. مانعی ندارد. اما آن چه احساس من طلبه است این است: نوشتن مقاله لامحاله بیرون از معماری اطلاعات نیست. اصلاً نمیشود. یعنی صاحب مقاله دارد معماری میکند. مقاله نویسی و معمارهایی که متقدم بر مهندسی باشد فایده ندارد، ضعیف است، سست است.

مهندسی یعنی چه؟ یعنی شواهد به حد اشباع رسیده با هم جفت و جور شوند. یعنی همه شواهد درست تحت مدیریت جمعآوری شده باشد، بعد از مدیریت همه شواهد، مهندسی شده باشد. یعنی فارغ از یک مختار، آنها پیچ و مهره شده باشد. پیچ و مهره به سلیقه من ربطی ندارد. اگر نسبت به پیچ، مهره بزرگتری باشد این پیچ در این مهره جفت نمیشود. حال به سلیقه شما بشود یا نشود. بنابراین مهندسی اطلاعات یک امر فطری بشر است. ما باید اینها را انجام بدهیم. یعنی آلآن فضای بحث ما به تحقیق و جفت و جور کردن شواهد به نحو فطری کل بشر نیاز دارد. اگر این جور انجام شد ما فعلاً وقتمان را برای مقاله نگذاریم. بلکه وقتمان را برای این بگذاریم؛ جمعآوری و پیچ و مهره کردن آنها. دراینصورت مقالاتی که بعداً نوشته میشود پر بار است. هر کسی مقداری اهل علم باشد تا نگاه کند قانع میشود. یعنی میبیند که این مطلب نه جهتگیری دارد و نه... ، بلکه مستندات روشنی است که با هم جفت و جور است.

بررسی برخی شواهد علیه تعدد قرائات

الف) قرائت «جَبرئیل» توسط ابن کثیر و دفع اشکال

یکی از چیزهایی که تازه دیدم این است: همین ابن کثیر که صحبتش هست میگوید من پیامبر خدا را در خواب دیدم. حضرت در خواب به من «جَبریل» اقراء فرمودند. بعد میگوید «و ال اقراء غیر هذا ابدا»! من غیر از این نمی خوانم. خب این شاهد بر چیست؟

شاگرد: قرائت به «جَبرئیل» داریم.

استاد: نه، جبریل داریم، جَبرئیل داریم اما او میگوید «جَبریل». با همین خصوصیت. جبرئیل چندین صورت قرائت شده. نگاه کنید. من به قرائاتش کاری ندارم، این « جَبریل » منظور من است. یعنی قرائت ابن کثیر مستند به یک خواب میشود. پس شما چطور میگویید که همه اینها سماع میکردند؟! خودش دارد میگوید که من خواب دیدم. این الآن شاهدی علیه این بحثها است. باید بیاوریم. اما وقتی فضای بحث جفت و جور شد و بعداً ذهنیت آنها باز شد، میبینیم که ابن کثیر از چندین استاد روایت میکند. هر جوری که عبد الله بن سائب از پیامبر و صحابه خوانده را میگوید. وقتی میگوید حضرت در خواب به من به این صورت گفته و من اینطور میخوانم یعنی مختار من این است. به اصطلاح اختیار. یعنی میگوید چون حضرت به من به این صورت گفته، با اینکه روایات اساتیدم را قبول دارم و روایت هم میکنم و به شما هم اقراء میکنم اما این خواب سبب میشود –گفتم که اختیار سببهای مختلفی دارد- که من غیر از آن نمی خوانم. چون حضرت در خواب به این صورت گفتند. چقدر تفاوت کرد؟! اگر در فضای ذهنی خود اختیار را ندانید، میگویید که دارد به خواب استناد میکند. اما اگر روایت خودش، سائر مطالبش، اختیاری که جو آنها بود و در این چندین مباحث گستردهء، دهها شاهد در ذهنتان حاضر باشد، تا به این میرسید اصلاً تکان نمی خوری و میفهمی که چه میگوید. میگوید که من تنها این را قرائت میکنم چون خواب دیدم. خب خواب سبب اختیار او میشود. نه سبب انحصار او و اینکه بگوید بقیه هیچ است. اصلاً فضای آنها این فضا نبوده.

من در کنار «و حیث تقاصرت الهمم عن ضبط الرواة لکثرتهم...» نوشتهام: این فقره در کتاب شیخ هادی فضلی صفحه چهل و هفت آوردهاند. این عبارت بعدی را ایشان برای استشهاد حرف خودشان آوردهاند. امروز میخواستم شانزده مرحله را به صورت مروری بگویم. ان شالله بعداً.

ب) قرائت « فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ -منکم- وَ لا جَانٌ» و پاسخ به اشکال

شاگرد:امام علیه‌السلام قرآن می‌خواندند[1] و یک راوی می‌بیند که امام در آیه «فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌ[2]»، «منکم» هم می‌خوانند؛ به این صورت «لایسئل عن ذنبه منکم انس و لا جان». درحالی‌که در مصحف آن روز نبود. دوباره فردایش من دیدم که امام دوباره «منکم» می‌گوید. امام به او می‌گوید که ابن اروی این «منکم» را انداخته است. چون اگر این «منکم» نباشد تمام خلق بهشتی می‌شوند. در گوهر شب چراغ اتفاقی دیدم که نوشته بود ابن اروی همان عثمان است.

استاد: از چیزهای جالب روایتی است که در قرائات شیعه است؛ «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ[3]» که مرحوم شیخ مفید می‌گویند این می‌تواند تعدد قرائت باشد، این حجر عسقلانی در فتح الباری -شرح صحیح بخاری- همین قرائت را از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند. از کتاب البحر الکبیر. خیلی جالب است. از قراء مهم اهلسنت است. یک کتاب دارد که از ناحیه قرائت، همانطور که می‌گفتند المغنی فی القرائات دارم که خیلی گسترده است، این بعد از او نوشته شده. خیلی گسترده است. آن کتاب الآن نیست. اگر این کتاب در دسترس باشد باید ببینیم در آن کتاب «منکم» را می‌آورد یا نه.

شاگرد: روایت این است:

> ما رواه الشيخ أبو جعفر محمد بن بابويه رحمه الله قال حدثنا محمد بن علي ماجيلويه بإسناده عن رجاله عن حنظلة عن ميسرة قال سمعت أبا الحسن الرضا ع يقول و الله لا يرى منكم في النار اثنان لا و الله و لا واحد قال قلت فأين ذلك من كتاب الله قال فأمسك عني سنة قال فإني كنت معه ذات يوم في الطواف إذ قال لي يا ميسرة اليوم أذن لي في جوابك عن مسألة كذا قال فقلت فأين هو من القرآن قال في سورة الرحمن و هو قول الله عز و جل فيومئذ لا يسئل عن ذنبه منكم إنس و لا جان فقلت له ليس فيها منكم قال إن أول من غيرها ابن أروى و ذلك أنها حجة عليه و على أصحابه و لو لم يكن فيها منكم لسقط عقاب الله عن خلقه إذ لم يسئل عن ذنبه إنس و لا جان فلمن يعاقب إذا يوم القيامة[4]

استاد: از حیث سندی جای خودش اما از نظر بحثی هم باید تاویل شود. چون استدلالی که حضرت می‌کنند به این خاطر است که راوی بتواند این قرائت را تلقی درستی بکند. قبلاً مفصل عرض کردم وقتی معصومین می‌خواهند حرفی را تعلیم دهند روی همان تمرکز می‌کنند و شواهد آن را می‌گویند تا آن جا بگیرد. و الا استدلالی که حضرت فرمودند از آیه بعدی منقطع است.

شاگرد: از آیه «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ»؟

استاد: نه، این آیه که تکرار می‌شود، آیه بعدیش.

شاگرد: «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصي وَ الْأَقْدامِ[5]».

استاد: بله، حضرت می‌فرمایند اگر به آن صورت باشد که اصلاً سؤالی نیست. آیه که نمی‌گوید سؤالی نیست. می‌گوید نیازی به سؤال نیست. چرا؟ چون «يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصي وَ الْأَقْدامِ». یعنی حضرت برای این‌که آن قرائت را به میسر القاء کنند او را از بقیه منقطع می‌کنند و تنها همین را توضیح می‌دهند. من این روایت را قبلاً دیده بودم. از حیث سائر روایات مبهم هم نیست. ولی اگر بخواهید به‌عنوان در قرائت رایج از آن استفاده کنید، نمی‌توان به این آیه استدلال کرد چون حضرت می‌فرمایند لازمه‌اش این است که هیچ کسی عقاب نشود. آیه می‌فرماید «فَيَوْمَئِذٍ لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَ لا جَانٌّ»، ولی لازمه‌اش این نیست که حالا که «لایسئل» پس رها باشند. مقصود من روشن است.

---

[1]تفسير فرات الكوفي، ص: ۴۶۱؛ عن ميسرة بن فلان الشك من الحسن قال سمعت علي بن موسى الرضا ع [و هو] يقول [ال] و الله لا يرى في النار منكم اثنان أبدا لا و الله لا واحد قال قلت له أصلحك الله أين هذا في كتاب الله قال في [سورة] الرحمن و هو قوله [تبارك و] تعالى فيومئذ لا يسئل عن ذنبه [منكم] إنس و لا جان قال قلت ليس فيها منكم قال بلى و الله إنه لمثبت فيها و إن أول من غير ذلك لابن أروى و ذلك لكم خاصة و عليه و على أصحابه حجة و لو لم يقر فيها منكم لسقط عقاب الله عن [على] الخلق.

[2]الرحمان ۳۹

[3]آل عمران ۱۱۰

[4]تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص: ۶۱۷

[5]الرحمان ۴۱

ج) آیه «و إذ أخذ الله میثاق -أمم- النبیین ..» و پاسخ به اشکال

علی ای حال این از روایاتی است که در آن مقطعی که آقای طباطبائی فرمودند «هذان سران تحتمها اسرار[1]»، افراد را بهخوبی نشان میدهد. یعنی حضرت آیه را در یک مقطع قرار میدهند و یک قرائت را با لوازم آن توضیح میدهند. این در همین فضا است. و الا اگر شما دیدتان را وسیع کنید و قبل و بعد را در نظر بگیرید استدلال حضرت این قرائت را منحصراً ثبیت نمیکند.

نظیر این خیلی هست. یک روایت حبیب سجستانی[2] بود، شاید دو-سه روز از آن بحث کردیم.

راجع به آیه «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ النَّبِيِّينَ..[3]» بود. چون عبارات صریحی داشت که حتی احتمال میدادیم خود حبیب آنها را آورده باشد. «حرفٌ مکان حرف»، «حرّفوه» داشت. «حرف مکان حرف» با قرائت جور است. اصطلاح رایج بوده. اما احتمال دارد که او نقل به معنا کرده باشد.

والحمد لله رب العالمین

---

[1]الميزان في تفسير القرآن، ج1، ص: ٢٦٠؛ و من هنا يمكن أن تستخرج منها في المعارف القرآنية قاعدتين:إحداهما: أن كل جملة وحدها، و هي مع كل قيد من قيودها تحكي عن حقيقة ثابتة من الحقائق أو حكم ثابت من الأحكام كقوله تعالى: «قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»: الأنعام- 91، ففيه معان أربع: الأول: قُلِ اللَّهُ، و الثاني: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ، و الثالث: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ، و الرابع: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ. و اعتبر نظير ذلك في كل ما يمكن.

و الثانية: أن القصتين أو المعنيين إذا اشتركا في جملة أو نحوها، فهما راجعان إلى مرجع واحد. و هذان سران تحتهما أسرار و الله الهادي.

[2]تفسير العياشي، ج١، ص: ١٨٠؛ عن حبيب السجستاني قال سألت أبا جعفر ع عن قول الله: «و إذ أخذ الله ميثاق النبيين- لما آتيتكم من كتاب و حكمة- ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم

لتؤمنن به و لتنصرنه» فكيف يؤمن موسى بعيسى و ينصره و لم يدركه و كيف يؤمن عيسى الإ لم يزد فيه و لم ينصره و لم يدركه فقال: اي حبيب إن القرآن قد طرح منه آي كثيرة- و بمحمد ص و لم يؤمنوا به و لا نصروه إلا القليل منهم- و لقد كذبت أمة عيسى بمحمد ص و لم يؤمنوا به- و لقد جحدت هذه الأمة بما أخذ عليها رسول الله ص من الميثاق لعلي بن أبي طالب ع يوم أقامه للناس- و نصبه لهم و دعاهم إلى ولايته و طاعته في حياته، و أشهدهم بذلك على أنفسهم، فأي ميثاق أوكد من قول رسول الله ص في علي بن أبي طالب ع، و حورف- أخطأت بها الكتبة و توهموا الرجال، و هو فاقرأها «و إذ أخذ الله ميثاق أمم النبيين- لما آتيتكم من كتاب و حكمة- ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه» هكذا أنزلها الله اي حبيب، و في الله ما وفت أمة من الأمم التي كانت قبل موسى بما أخذ الله عليها من الميثاق- لكل نبي بعثه الله بعد نبيها، و لقد كذبت الأمة التي جاءها موسى لما جاءها موسى و لم يؤمنوا به و لا نصروه إلا القليل منهم- و لقد كذبت أمة عيسى بمحمد ص و لم يؤمنوا به- و لقد جحدت هذه الأمة بما أخذ عليها رسول الله ص من الميثاق لعلي بن أبي طالب ع يوم أقامه للناس- و نصبه لهم و دعاهم إلى ولايته و طاعته في حياته، و أشهدهم بذلك على أنفسهم، فأي ميثاق أوكد من قول رسول الله ص في علي بن أبي طالب ع، و في الله ما وفوا به بل جحدوا و كذبوا

[3]آل عمران٨١